

## ترجیع بندی در ستایش شاه اسماعیل دوم (سلطنت از ۹۸۴ - ۹۸۵) از عبدالمؤمن بن عبدی [علی بن عبدالمؤمن] شیرازی

به کوشش رسول جعفریان

اسماعیل دوم، فرزند شاه طهماسب بود؛ مردی جسور و بی‌باک که به دلیل رفتارهای ناپسندش، مغضوب پدر قرار گرفت و در قلعه قهقهه زندانی شد. اما پس از مرگ پدرش در سال ۹۸۴، بخت با وی یار شد و با کمک شماری از درباریان، توانست به موقع خود را به قزوین رسانده، بر مسند سلطنت تکیه زند. او که خوی زشت و رفتاری خشن داشت، بسیاری از نزدیکان پدر و برادرانش را کشت، چنان که به قول قمی «جمعی کثیر از شاهزاده‌های عالی‌مقدار به قتل آمدند». وی به این امر بسنده نکرد و تلاش کرد تا تلاش‌های هفت دهه پدرانش را در ترویج تشیع بر باد داده، دوباره تسنن را در ایران حاکم کند. چنان که «میرمخدوم شریفی که اراده رواج مذهب اهل سنت نموده بود و در آن اوان مقرب درگاه همایون بود».

شاه اسماعیل دوم در این باره، رویه آرامی را در پیش گرفت، اما مخالفان وی از قزلباشان و روحانیان، آگاه‌تر از آن بودند که فریب رفتارهای وی را بخورند. شخصیت آدم کش و خشن وی از یک طرف و تلاش‌های مذهبی‌اش برای قدرت دادن به برخی از مخالفان تشیع در قزوین، جو تندی را ضد وی فراهم کرد. خود او نیز که آلوده به افیون بود، به تدریج رشته اداره اوضاع را از دست داد و تنها پس از یک سال، در حالی که به دلیل استفاده از افیون زیاد بیهوش شده بود و کسی جرأت نزدیک شدن به اتاقش را نداشت، مرد. «مدت سلطنتش یک سال و نیم و بیست و دو روز». شگفت که با این همه آدم‌کشی، باز هم صاحب خلاصه‌التواریخ، مثل همین شاعر می‌نویسد: «شاه اسماعیل در عدالت و رعیت پروری و سخا و کرم گستری، عدیل خود نداشت. در ایام سلطنت او باز در هواداری کبوتر در پرواز آمد و از ترس سیاست او،

سیمرغ فتنه در پس کوه قاف اعتکاف عزلت و انزوا اختیار کرد و شیر بسان جغد، از معموره عالم، روی به خرابه‌ها نهاد»<sup>۱</sup>. این هم داستان عدالت شاه اسماعیل دوم.

شاعر اشعار زیر، خود را عبدالؤمن بن عبدی نامیده و برای خویش لقب «بنده و بنده زاده قدیمی فدوی» را آورده است. می‌دانیم که «عبدی»، تخلص شاعر و مورخی بنام از دوره طهماسب است که نام وی علی بن عبدالؤمن بوده و علاوه بر نگارش کتاب *تکملة الاخبار* که آن را پری خان خانم خواهر طهماسب اهدا کرده، صاحب دیوان و منظومه‌های متعدد عرفانی و ادبی است. صریح الملک نیز در فهرست موقوفات مقبره شیخ صفی‌الدین از اوست.<sup>۲</sup> وی به سال ۹۸۸ در اردبیل درگذشت.

بر اساس تحقیقات صورت گرفته، فرزند ارشدش، شمس‌الدین محمد مؤمن است و پسر دوشم جلال‌الدین سلطان محمد.<sup>۳</sup> اما نامی از عبدالؤمن برده نشده، مگر آنکه مقصود همان شمس‌الدین محمد مؤمن باشد. به هر حال باید فرض سوم را نگاه داشت؛ در این صورت شاعر این اشعار همان طور که روی نسخه آمده، عبدالؤمن بن عبدی است و به احتمال قوی، باید عبدی، نام فرزندش را به نام پدرش، عبدالؤمن گذاشته باشد و اشعاری که در اینجا آمده مربوط به اوست که خواسته چون پدر در خدمت پادشاه وقت باشد. به هر روی، اشعار موجود در واقع متعلق به شاعری است که به امید صله، مسند نشینی او را تبریک گفته و طبق روال تعریف و تمجیدهای معمول، تلاش کرده است از عدل و شجاعت وی با همان ادبیات رایج در آن روزگار، ستایش کند.

این قبیل ستایش‌ها لازم نبود که مسبوق به تجربه شاهی و اجرای عدالت و قدرت‌نمایی ممدوح باشد؛ مهم آن بود که عجالتاً شاه تازه‌ای آمده، شاعر باید به ستایش او بپردازد و زمینه رسیدن صله‌ای را فراهم سازد. طبیعی است که ارزش شعرهایی از این قبیل، نه تنها جنبه‌های ادبی آنها و نیز نشان دادن رسم روزگار است، بلکه نوع ترکیب‌های آن، نمونه‌ای از افکار سیاسی و آرمان‌های اجتماعی و اقتصادی در میان مردم است که به زبان شاعر جاری می‌شود؛ برای مثال، کاربرد کلمه «مرشد کامل»، لقبی که برای شاهان صفوی به کار می‌رفت و اساسی صوفیانه - سیاستمدارانه داشت، نمونه جالبی است: «مژده دولت به یمن مرشد کامل رسید / یعنی از قسم بشارت فرد کامل می‌رسد».

در آنکه این اشعار در ستایش اسماعیل دوم است، تردیدی نیست، زیرا در جایی از آن به صراحت، نام وی را آورده «شاه اسماعیل بن طهماسب، شاه بز و بحر / کش به جان هستند فرمانبر تمام خسروان». به علاوه در همان ابیات آغازین، به سختی‌هایی که وی کشیده و اکنون به سلطنت رسیده، اشاره شده است: «تلخی هجران کشیدی گرچه ای دل سال‌ها / عن قریب آن دلبر شیرین شمایل می‌رسد».

۱. خلاصه‌التواریخ، ج ۲، ص ۶۵۴

۲. شرح حال وی را صفا در *تاریخ ادبیات ایران* (ج ۵، بخش ۲)، ص ۷۴۶ به بعد آورده و از آثار وی یاد کرده است. شرح حال مفصلی هم از وی توسط مرحوم نوایی در مقدمه *تکملة الاخبار* نوشته شده است.

۳. بنگرید به: مقدمه نوایی بر *تکملة الاخبار*، ص ۲۱

اما مشکل اینجاست که در پایان یکی از صفحات آمده است: «تاریخ جلوس شاه عباس ظلّ اله ۹۶۷».<sup>۱</sup> چنین نکته‌ای نه می‌تواند ربطی به شاه عباس اول داشته باشد، نه دوم. اینکه چرا این مطلب در اینجا آمده، بر من روشن نیست.

نسخه‌ای از این ابیات در کتابخانه سلیمانیه (ولی الدین افندی، ش ۱۳۴۷، ص ۲۲۰ - ۲۲۵) موجود بوده و توسط یکی از دوستان ترک (آقای ارتکین) به دست آمد. خبری از اینکه آیا در میان نسخ موجود در ایران نمونه‌ای از آن یافت می‌شود یا نه ندارم. طبعاً این چند صفحه به یادگار استنساخ و در اینجا تقدیم می‌شود.

\*\*\*

**در روزی که صبح صادق دولت بی‌زوال از افق سعادت و اقبال طالع شد، این ترجیع بند، به شکرانه منظوم شد:**

مَنّت ایزد را که شاهنشاه عادل می‌رسد	دردمندان را نوید فصل بر دل می‌رسد
تلخی هجران کشیدی گرچه ای دل سال‌ها	عن قریب آن دلبر شیرین شمایل می‌رسد
چشم بختم را که در ظلمات غم بی نور بود	چشم روشن کن دلا، کان شمع محفل می‌رسد
حاصل ایّام عمر ما دعای شاه بود	شکرلله کان نهال اکنون به حاصل می‌رسد
منزل مقصود بر اعدای دولت شد حرام	کآیت فتح و ظفر، منزل به منزل می‌رسد
مژده دولت به یمن مرشد کامل رسید	یعنی از قسم بشارت فرد کامل می‌رسد
دم‌به‌دم با دولتش نصرت مقارن می‌شود	آیت فتح و بشارت از مقابل می‌رسد

**شاه عادل، عدل نوشروان به عالم تازه کرد**

**عالمی از صیت عدل و داد، پر آوازه کرد**

کی چو خدام درش کیخسرو است و کیقباد	می‌دهد پرویز را با گنج بادآور به باد
شاه عالم اوست شاهان جهان را بالتمام	رخ به خاک درگهش سر بر زمین باید نهاد
بنده سان نیکو نهاده رو به خاک پاش مهر	نور می‌بارد ز روی بنده نیکو نهاد
شعله‌سان برقی ز نعل توسنش گشت آشکار	آتشی در خرمن اعدای دولت اوفتاد
عالمی خرم شد از یمن لوای دولتش	غیر او هر کس که خواهد شاه در عالم مباد
بر مراد دوستانش باد دایم دور چرخ	دشمن جاهش نبیند هیچ گه روی مراد
چون به لطف حق هزاران مُلک دل آباد کرد	صد هزاران مُلک نیز از لطف حق خواهد گشاد

**شاه عادل، عدل نوشروان به عالم تازه کرد**

**عالمی از صیت عدل و داد، پر آوازه کرد**

۱. ظلّ اله به حروف ابجد، ۹۶۶ می‌شود: ظ ۹۰۰ + ل ۳۰ + ۱۱ + ل ۳۰ + ۵ = ۹۶۶

هوش دار ای دل که آن خورشید رخشان آمده  
روز بی دردان به شام بیدلان گشته بدل  
بوی جانبخش صبا عنبر سرشت و مشک بیز  
آفتاب دولت از برج و بال آمد برون  
فتح ترکستان و روم و هند و چین خواهد شدن  
دولتش باد از خلل محفوظ کز لطف اله  
گوی دولت از همه شاهنشهبان خواهد ربود

**شاه عادل، عدل نوشروان به عالم تازه کرد**

**عالمی از صیت عدل و داد، پر آوازه کرد**

شاد باش ای دل که دیگر باره عالم شد جوان  
شاه غازی سایه حق، خسرو عالی نژاد  
شهسوار عرصه گردون که خاک پای او  
شاه اسماعیل بن طهماسب شاه بر و بحر  
گرچه می‌کردند بر نهج کشک [کشیک] لیل و نهار  
مهر از کم خدمتی گردیده رخسارش چو زر  
بس که شد از عدل تو معمور دور پر فتور

**شاه عادل، عدل نوشروان به عالم تازه کرد**

**عالمی از صیت عدل و داد، پر آوازه کرد**

دین پناها! سایهات بر ملک و دین پاینده باد  
آن که ذوق جانفشانی در سرش بهر تو نیست  
هر که او بر خاک پایت بنگرد با چشم بد  
دوستانت را نهال عیش بادا پر ثمر  
یا اله العالمین! این خسرو عالی تبار  
هست امیدم که این شاه عدالت کیش را  
چون فکند این شاه دین، ظلّ عدالت بر جهان

**شاه عادل، عدل نوشروان به عالم تازه کرد**

**عالمی از صیت عدل و داد، پر آوازه کرد**

**غزل تهنیت تشریف آوردن به دولت خانه مبارک و ایوان سعادت  
که یک بیت فارسی و یک بیت ترکی گفته شده:**

شاه اقلیم مراد	شاه اقلیم مراد
ای گونگل شکر ایله کیم شاه کرم دولتیدین	ای گونگل شکر ایله کیم شاه کرم دولتیدین
[ای دل شکر کن که شاه کرم دولت دین	[ای دل شکر کن که شاه کرم دولت دین
شاه اقلیم ستان، خسرو عادل که بود	شاه اقلیم ستان، خسرو عادل که بود
جانینگ باشی آننگ یولیبه صرف ایلمین	جانینگ باشی آننگ یولیبه صرف ایلمین
[هر کس که جان و سرش را به راه او فدا نکند	[هر کس که جان و سرش را به راه او فدا نکند
هست با نصّ جلی پادشه هفت اقلیم	هست با نصّ جلی پادشه هفت اقلیم
رقم فتح و ظفر چکدی قضا شاه آدینه	رقم فتح و ظفر چکدی قضا شاه آدینه
[قضا رقم فتح و ظفر به نام شاه زده است	[قضا رقم فتح و ظفر به نام شاه زده است
چو قلم با دو لسان گشته شعوری مداح	چو قلم با دو لسان گشته شعوری مداح

بنده و بنده زاده قدیمی فدوی

عبدالمومن بن عبدی

تاریخ جلوس شاه عباس ظلّ اله ۹۶۷<sup>۲</sup>

**قصیده<sup>۳</sup> در مدح شاه عالم پناه، خلد الله ملکه ابدًا**

این نشو و نمایی که فلک داد جهان را	این نشو و نمایی که فلک داد جهان را
بی قطره دهد سبزه و بی خار دهد گل	بی قطره دهد سبزه و بی خار دهد گل
کار اجل امروز بود عمر فزایی	کار اجل امروز بود عمر فزایی
هر ذره بدان مرتبه فیض ازلی یافت	هر ذره بدان مرتبه فیض ازلی یافت

۱. آنچه در گروه آمده، ترجمه آزاد ابیات ترکی است.

۲. درباره این سطر، به مقدمه مراجعه شود.

۳. همین عنوان در متن نسخه آمده، اما روشن است که شعر اول غزلی است و شعر بعدی را- که با سه ستاره از غزل نخستین جدا شده - باید قصیده‌ای دانست، ولی ابیات نخستین آن- که تغزل قصیده را شامل بوده‌اند- یا دست کم بیت نخستش، افتاده است، زیرا با بیت مصرّع آغاز نشده؛ اما سایر ویژگی‌های قصیده تنه اصلی، تخلص و نشریحه را داراست.

القصه که جان داد به یمن شه عادل  
تا پای سعادت به رکاب ظفر آورد  
تیغش بود آن ملک ستانی که به یکدم  
چون آینه دیدست معائنه گمانش  
گر کوه ز حلمش نبود حوصله آموز

الطاف خداوند جهان باز جهان را  
دوران به فلک گفت نگه دار عیان را  
بیرون کند از ملک جهان ملک ستان را  
در پرده تقدیر بسی راز نهران را  
نسبت نتوان کرد به او تاب و توان را

\*\*\*

می‌دهد لطف کلامت مرده را جان چون مسیح  
داری آن حالت که گر رای تو خواهد فی المثل  
گر بپرسند آیت شاهی ز طفل شیر خوار  
پادشاه ملک عزت، شاه اسماعیل خان  
آن که آتش را گلستان کرد از بهر خلیل  
خانه خصمت به یک دم رو به ویرانی نهاد  
آن که با قرب نسب جوید خلاف رأی تو  
در زمان امر و نهیت کار فرمایان غیب  
چیست در جنب عطایت حاصل دریا و کان  
آن سکندر مسندی کامروز کز گیتی تو را  
مایه رزق خلائق دست احسانت بس است  
عزت از دیوان امرت کس نبرد الا به عدل  
خیمه قدرت که بادا سایه گستر تا ابد  
هر کجا آتش بر افروز سنان نیزهات  
هر کجا چون کوه آهن لشکرت جنبد ز جای  
من کی‌ام تا از دعاگویان شناسم خویش را  
لیک می‌دانم دعایی کان ز بهر قدرتت  
تا لوای صبح را از مهر افروزد سپهر  
با سپاهت صد لوای فتح بادا بی طلب

می‌کند حرف عتابت کار آیات عذاب  
راه بندد پاس امرت بر دعای مستجاب  
غیر نامت بر زبان حرفی نیارد در جواب  
آفتاب برج دولت کامکار کامیاب  
بهر سوز دشمنت آتش بفروزد ز آب  
خرگهی زین بیشتر هرگز نیاید از حباب  
لیس من اهلک به او از آسمان آمد خطاب  
می‌سزد گر زآنکه بردارند مستی از سراب  
این نیاید در شمار و آن نباشد در حساب  
بس بود آئینه گیتی نما رأی صواب  
مزرع گیتی به دورت نیست محتاج سحاب  
فتنه از تأثیر عدلت کس ندید الا به خواب  
خواهم از حبل المتینش آسمان سازد طناب  
مرغ روح دشمنت بر آسمان گردد کباب  
کوه را در پیکر اندیشه افتد اضطراب  
یا ز ارباب نفس خود را شمارم در حساب  
بی‌شک از هر کس که باشد نیست الا مستجاب  
تا عروس روز را از شب بود مشکین نقاب  
در کنارت صد عروس ملک بادا بی حجاب

### قصیده دیگر

ای سریر داوری از لطف یزدان یافته  
آسمان را هرچه مشکل بوده در تدبیر ملک  
جمع تا گردیده یک جا عدل و انصاف به هم  
هر که را از روز فطرت بوده ایمان درست  
شاه اسماعیل خان کز فیض اقبال بلند  
گر بگیرد قاف تا قاف جهان را دور نیست  
نافذ حکمش روان تا گشته در انجام ملک  
آن سلیمان مسندی امروز کز تأثیر عدل  
آن مسیحا آیتی الحق که در هر ساعتی  
بر جبینت آیه اقبال ظاهر دیده عقل  
آسمان در مایه بخشی بر صغار و بر کبار  
بر قد قدرت تخیل کرده تشریف خرد  
پادشاهها هر که کاری بر خلاف دولتت  
آن که ویرانی پی معموره قدر تو جست  
وان که از دامان امرت دست کوتاه داشته  
عقل هر که دیده رزم رستخیز آیین تو  
پنجه آفاق گیرت روز بازار مصاف  
آن بنی خلقی که هر کس گفته مدح ذات تو  
بر ضمیر نکته دانت حال هر کس روشن است  
تا بود جان، بر زبان باشد دعای دولتت  
تا بود هستی، مدار دور هستی بر تو باد  
تا بود عالم، تو باشی خسرو عالم فروز

ملک هستی از نسیم دولتت جان یافته  
پیش طبع مستقیمت عقل آسان یافته  
فتنه در ملک عدم خود را پریشان یافته  
نام تو تعویذ جان و حرز ایمان یافته  
هر چه از درگاه بی چون خواسته، آن یافته  
آن که در اول قدم، ایران و توران یافته  
صد خراج از قیصر و غفغور و خاقان یافته  
بی طلب بخت تو صد ملک سلیمان یافته  
صد هزاران درد از لطف تو درمان یافته  
در ضمیرت پرتو خورشید پنهان یافته  
قدرت دست تو بیش از قدر امکان یافته  
اطلس نه آسمان را عطف دامان یافته  
از کمال ناقصی‌ها کرده، نقصان یافته  
ملک عمر خود ز سیل مرگ ویران یافته  
زود خود را با اجل دست و گریبان یافته  
بر وجود قادر از تیغ تو برهان یافته  
ذوالفقار خصم سوز از شاه مردان یافته  
همچو حسّان از تو صد الطاف و احسان یافته  
نامه اعمال هر کس را ز عنوان یافته  
کز دعایت کام جانم، شهید عرفان یافته  
ای همه هستی ز تو کیفیت جان یافته  
ای همه عالم ز تو صد گونه احسان یافته

در روزی که صبح شد آن زمان که در وصال اراک سعادت  
و اقبال طالع شد این ترجیع بند را مکرر منظم شد  
منت ای زور که شاه شاه جهان میر  
و در مند از انوید وصل بر دل میر  
تنخی حیران شدی که چو ای دل طسا  
غمقرب آن دلبر شیرین خیال میر  
ششم تخم را که در طلی غم بی نور بود  
ششم روشن کن در لکان شمع محفل میر  
حاصل ایام سعادت عالی شاه بود  
شکرده کان سال اکنون کماصل میر  
مترل مقصود بر اعدای دولت شرام  
کای فتح و ظفر منزل منزل میر  
مرد و دولت عین مرشد کمال سید  
یعنی از قیام شادت فرد کمال میر  
و مبدیام و تو شرفت معارف  
آیه فتح و نشارت از معانی میر  
شاه عادل خداوندگار



